

واکاوی مؤلفه‌های رمانتیسیم فردی و اجتماعی در اشعار مطلق عبدالخالق

حمید بهنام^۱، سید مهدی نوری کیدقانی^{۲*}؛ عباس گنجعلی^۳؛ مسعود سلمانی حقیقی^۴

^۱ دانشجوی کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات عربی، دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران.

^{۲*} دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی؛ دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران.

^۳ دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی؛ دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران.

^۴ دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات عربی؛ دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران.

نویسنده مسئول: Email: sm.nori@hsu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۸/۱۰ / تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۹/۲۴

چکیده

در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم ادبیات و هنر در غرب و اروپا شاهد بروز مکتب ادبی جدیدی به نام رمانتیسیم شد که در مقابل خردگرایی کلاسیسم ها سر برآورده بود. این مکتب ادبی به سرعت توانست در مناطق مختلف جهان، ادبیات و هنر را تحت تأثیر خود قرار دهد. رمانتیسیم دارای دوشاخه فردی و اجتماعی است که شاعران در بخش‌های مختلف آن به سرودن اشعاری پرداختند. در این پژوهش و با تکیه بر روش تحلیلی-توصیفی برخی از ویژگی‌های مکتب رمانتیسیم و مضامین آن در اشعار مطلق عبدالخالق بررسی شده است. مؤلفه‌هایی مثل عشق، طبیعت، مرگ، حزن و اندوه در بخش رمانتیسیم فردی؛ و مؤلفه‌هایی مثل رثاء شهدا، عشق به وطن، ظلم و ستم و نکوهش حاکمان در بخش رمانتیسیم اجتماعی مورد واکاوی قرار گرفته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که عشق مؤلفه بارزی است که با طبع لطیف مطلق عبدالخالق به خوبی در اشعارش نمایان شده است و طبیعت نیز به عنوان مأمونی که شاعران رمانتیک برای دوری از جامعه و مشکلات موجود به طبیعت پناه می‌برد. گاهی حزن و اندوهی که بر اثر عوامل مختلف به وجود شاعر راه یافته است، باعث می‌شود که در اشعارش به مرگ فکر کند.

کلیدواژه: مکتب‌های ادبی، رمانتیسیم، شعر، عبدالخالق.

۱- مقدمه

ادبیات به عنوان بازتاب‌دهنده عواطف و احساسات، اندیشه‌ها و مضامین گوناگون دارای اشکال مختلفی است. شعر یکی از گونه‌های ادبی است که شاعر برای بیان افکار و اندیشه‌هایش از آن بهره می‌برد. در دوران معاصر مکاتب ادبی مختلف به دنیای شعر و هنر راه یافت، یکی از مهم‌ترین مکاتب ادبی، مکتب ادبی رمانتیسیم است که با تکیه بر عواطف و احساسات در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم پا به عرصه وجود گذاشت و تغییر و تحولات اساسی در زمینه ادبیات و شعر به وجود آورد. ادبا و هنرمندان بسیاری همه در این زمینه دست به خلق آثاری زیبا و قابل تحسین زدند. این مکتب ادبی در غرب و اروپا تحت تأثیر تحولات سیاسی و اجتماعی که رخ داده بود، به مقابله با کلاسیک‌هایی که متکی به عقل بودند برخاست. این مکتب برخلاف کلاسیک متکی به شور، ذوق و احساسات درونی بود. به تدریج در پی اتفاقاتی که در جامعه افتاده بود ادبای غربی به مکتب رمانتیک روی آوردند و آثار خود را بر اساس اصول رمانتیسیم نوشتند و منتشر کردند. رمانتیسیم به دودسته رمانتیسیم فردی و اجتماعی تقسیم شده است. در جریان رمانتیسیم فردی شاعر بیشتر به احساسات درونی و شخصیت خود پرداخته و کمتر به حوادث اجتماع می‌پردازد. در این نوع رمانتیسیم احساسات و احساس‌گرایی، طبیعت‌گرایی، عشق، تنهایی، حزن و اندوه... نمود پیدا می‌کند؛ اما رمانتیسیم اجتماعی بیشتر در پی گذر از رمانتیسیم فردی و احساسات شخصی به جامعه است و به مشکلات اجتماع توجه نشان می‌دهد، مشکلاتی مثل

همدردی با محرومان، وطن‌گرایی، آزادی و... در این جستار برخی از مضامین رمانتیسیم فردی و اجتماعی در اشعار عبدالخالق بررسی می‌گردد تا از این طریق لایه‌های معنایی و مؤلفه‌های رمانتیک نهفته در اشعار شعار متبلور شود.

۱-۱- بیان مسأله

در دهه‌های اخیر بررسی مؤلفه‌های رمانتیسیم در آثار ادیبان و شاعران، یکی از موضوعات پرکاربرد به شمار می‌آید و در ادبیات فارسی و عربی، ناقدان و تحلیل‌گران، آثار ادبی بسیاری را بر این مبنا مورد واکاوی قرار داده‌اند. یکی از شاعرانی که ویژگی‌ها و مضامین رمانتیسیم به وضوح در اشعار او هویدا است مطلق عبدالخالق است. وی از پیشگامان شعر فلسطین است که در سال ۱۹۱۰م. در ناصره به دنیا آمد (الزركلی، ۱۹۹۹: ۲۵۲/۷). این شاعر تحصیلات متوسطه خود را در دانشکده روضة المعارف قدس به پایان برد و بعدها به هیفا رفت و به روزنامه‌نگاری علاقه‌مند شد و در نشریاتی مانند یرموک، نفیر و دفاع قلم زد. (سوافیری، ۱۹۷۹: ۱۴۸) وی با وجود سن کم مقالات و اشعار فراوانی در نشریات مختلف منتشر کرد و دو دیوان مخطوط به نام ضجعة الموت و خواطر و آلام از خود به جای گذاشت که برادرش صبحی پس از وفاتش در سال ۱۹۳۷م. آن دو را در یک دیوان به نام الرحیل منتشر کرد (اليعقوبی، ۲۰۱۶: ۳۹)

اشعار عبدالخالق شامل مضامین و موضوعات مختلف انسانی و اجتماعی است و نگاهی به قصائد مختلف وی نشان از دغدغه‌های گوناگون وی در هردو عرصه فردی و اجتماعی و درنگ در هستی دارد. در جستار حاضر سعی می‌شود برخی از مضامین رمانتیسیم فردی و اجتماعی در اشعار عبدالخالق بررسی گردد تا از این طریق لایه‌های معنایی و مؤلفه‌های رمانتیک نهفته در اشعار وی متبلور شود.

۲-۱- سؤالات تحقیق

برسش‌های اصلی که در این مقاله مطرح است عبارتند از:

- ۱- کدام مضامین مکتب رمانتیسیم در اشعار مطلق عبدالخالق نمود بیشتری دارد؟
- ۲- مطلق عبدالخالق بیشتر به رمانتیسیم فردی پرداخته است یا اجتماعی؟

۳-۱- فرضیه تحقیق

- ۱- عشق و تجلیات آن، توجه به طبیعت، صبغه اندوه و اندیشیدن به پایان زندگی و مرگ در بعد فردی؛ وطن، شهیدان، آزادی و مشکلات و مسائل جامعه در بعد اجتماعی از مهمترین مضامین مکتب رمانتیسیم در سروده‌های عبدالخالق است.
- ۲- نمود مظاهر رمانتیسیم فردی در سروده‌های مورد نظر این تحقیق بیشتر بوده است.

۴-۱- پیشینه تحقیق

در حوزه بررسی اشعار دیوان مطلق عبدالخالق تعداد اندکی پژوهش صورت گرفته که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

کتاب «مطلق عبد الخالق أغفله التاريخ»، نوشته محاجنه (۲۰۱۰م.)، در ۵ فصل به بررسی دیوان شعر مطلق عبدالخالق پرداخته است. مقاله «النزعة الفلسفية في ديوان الرحيل للشاعر مطلق عبدالخالق»، نوشته اليعقوبی، (۲۰۱۵م.)، چاپ شده در مجله جامعه الأهر، به بررسی گرایش فلسفی در دیوان الرحیل مطلق عبدالخالق می‌پردازد. برآیند پژوهش نشان می‌دهد شاعر علیرغم پایین بودن سن و تجربه اش در زندگی، از دو دیدگاه صوفی و فلسفی والا برخوردار است. در دیدگاه فلسفی شاعر کمی شک و نگرانی نسبت به موضوعات نیز مشاهده می‌شود. مقاله «اللغة الشعرية في ديوان "الرحيل" للشاعر مطلق عبدالخالق ۱۹۱۰- ۱۹۳۷»، نوشته محاجنه (۲۰۰۸م.)، این پژوهش به اهمیت زبان و موسیقی شعر و چگونگی به کارگیری آن‌ها در خدمت به اهدافش پرداخته است. برآیند پژوهش نشان می‌دهد شاعر در این اشعار خود به نمادگرایی روی آورده و شعر او از ظرافت سبک، شیوایی کلام، و متانت برخوردار است که این امر باعث

تحریک شنوندگان می‌گردد. در این جستار تلاش می‌شود تا با بررسی اشعار عبدالخالق، جلوه‌های رمانتیسیم فردی و اجتماعی تبیین و لایه‌های معنایی و محتوایی نهفته در آن متبلور شود.

۱-۵- روش تحقیق

روش تحقیق در این پژوهش به شیوه توصیفی تحلیلی است؛ ابتدا سعی شده مهم‌ترین مؤلفه‌های رمانتیک فردی و اجتماعی در قصائد وی استخراج گردد و سپس شواهد شعری بر مبنای عناصر رمانتیک فردی و اجتماعی واکاوی و تبیین گردد.

۱-۶- اهداف و ضرورت تحقیق

هدف این پژوهش بررسی مؤلفه‌های رمانتیسیم فردی و اجتماعی در اشعار مطلق عبدالخالق است تا میزان و نحوه انطباق این مؤلفه‌ها بر مضامین قصائد این شاعر آشکار گردد. از آنجا که رمانتیسیم یکی از مضامین ارزنده و نیز جذاب و پرکاربرد در اشعار ادیبان و شاعران است و از دیگر سو پژوهشی درباره مظاهر رمانتیسیم در شعر عبدالخالق انجام نشده است، پژوهش در این باره به منظور معرفی و تبیین سبک شعری شاعر ضروری می‌نماید.

۲- بحث و بررسی

۲-۱- نگاهی گذرا به مطلق عبد الخالق و زندگی شخصی و ادبی او

مطلق عبدالخالق از پیشگامان شعر فلسطین است که در سال ۱۹۱۰م در ناصره به دنیا آمد (الزرکلی، ۱۹۹۹: ۷/۲۵۲). وی تحصیلات متوسطه خود را در دانشکده روضة المعارف قدس به پایان برد و بعدها به هیفا رفت و به روزنامه‌نگاری علاقه‌مند شد و در نشریاتی مانند یرموک، نفیر و دفاع قلم زد. (سوافیری، ۱۹۷۹: ۱۴۸) وی با وجود سن کم مقالات و اشعار فراوانی در نشریات مختلف منتشر کرد و دو دیوان مخطوط به نام ضجعه الموت و خواطر و آلام از خود به جای گذاشت که برادرش صبحی پس از وفاتش آن دو را در یک دیوان به نام الرحیل منتشر کرد (الیعقوبی، ۲۰۱۶: ۳۹).

۲-۲- اصطلاح رمانتیک

در قرون وسطی کلمه رمانس («romance») بر زبان‌های بومی و محلی تازه‌ای اطلاق می‌شد که از زبان لاتین مشتق شده بودند. با این نام‌گذاری، این زبان‌ها از زبان رسمی و علمی لاتین که در مکتب و مدرسه آموخته می‌شد، متمایز می‌گشت. صفت رمانتیک («romantic») در زبان انگلیسی برای نخستین بار در سال ۱۶۵۰م. و شکل فرانسوی و آلمانی آن در سال‌های ۱۶۶۱م. و ۱۶۶۳م. به‌کاربرده شد. در آغاز، این صفت‌ها منسوب به رمانس بوده و «رمان» را می‌رسانده است؛ یعنی آثاری که به زبان‌های بومی تألیف می‌شد. آثاری که عمدتاً ماهیتی خیالی‌انگیز و پراحساس داشتند و مبتنی بر ماجراهای پهلوانی، عاشقانه یا ماجراجویانه و آکنده از صحنه‌های پرشور، عواطف و پدیده‌های غیرواقع نمایانه بودند که خواننده نمی‌توانست احتمال وقوع آن‌ها را تصور کند. پدیده‌هایی که با دیدگاه عقلانی قرن هفدهم همگونی و تناسب چندانی نداشتند. به همین دلیل بود که در این دوره کلمه رمانتیک بار معنایی منفی به خود گرفت و به مفاهیمی همچون اغراق‌آمیز بودن، مضحک بودن، خیالاتی بودن و نامعقول بودن دلالت کرد؛ اما از نیمه دوم قرن هجدهم و هم‌زمان با تحولات فکری و اجتماعی که به آهستگی در اروپا روی می‌داد و همه عرصه‌های زندگی را در برمی‌گرفت، کلمه رمانتیک به تدریج ارزش و معنای مثبت پیدا کرد. در این دوره کلمه رمانتیک لذت‌ها و سرخوشی‌های بکر و اصیل گذشته‌های دور و قلمرو پاک طبیعت را تداعی می‌کرد (جعفری جزی، ۱۳۸۷: ۱۰-۱۱). رمانتیسیم در واقع نهضتی فلسفی و ادبی است که در زمینه‌ی ادب به رجحان احساس و تخیل به‌جای تعقل تکیه دارد و منادی آزادی مطلق هنرمند از قیود شعری از جمله بندهای عروضی است (داد، ۱۳۷۱: ۲۴۴). در این مکتب، عاطفه و احساس بر اثر ادبی چیرگی دارد. شاعر به آزادی در تعبیر گرایش دارد و از این‌رو به ابراز آزادانه احساسات درونی خود می‌پردازد؛ گاه احساسات فردی شاعر، محور بحث قرار می‌گیرد که در این هنگام سیمای رمانتیک فردی شاعر نمایان می‌گردد؛ و گاهی هم درد و آلام جامعه ذهن شاعر را به خود مشغول می‌دارد که نتیجه‌ی آن، سرودن اشعاری بارنگ مایه رمانتیک اجتماعی است (غنیمی هلال، ۲۰۰۷: ۷۴). شایان‌ذکر است که مکتب

رمانتیسم به‌عنوان یک مکتب ادبی مشخص برای نخستین بار در انگلیس ظهور پیدا کرد. این مکتب در اواخر قرن هجدهم و سپس نیمه اول قرن نوزدهم بر ویرانه‌های مکتب کلاسیسم استوار شد و سپس به تدریج تمام اروپا را در هم نوردید. این مکتب از مهم‌ترین مکاتب ادبی غرب است که به اعتقاد برخی منتقدان، «عالی‌ترین قله‌ی ادبی» بعد از شکسپیر محسوب می‌شود (دیچز، ۱۳۶۶: ۴۹۰). در حقیقت می‌توان چنین گفت: «رمانتیک‌ها هم به نوبخ فردی شاعر و نویسنده احترام می‌گذارند و هم به رهایی او از قید و بندهایی که هویت فردی و شخصیت ویژه هنری او را محو می‌سازد، می‌اندیشند» (همان).

۲-۳- بررسی مضامین رمانتیسم فردی در اشعار عبدالخالق

شاعران رمانتیک شوق‌ها، احساسات و گرایش‌های خود را در جایگاه‌های اولیه نوشته‌های خود قرار می‌دهند و کمتر به حوادث اجتماع می‌پردازند. البته رمانتیسم‌های بعدی علاوه بر پرداختن به شخصیت و احساسات خود به حوادث اجتماع نیز می‌پرداختند (جعفری جزی، ۱۳۷۸: ۱۹۱). در رمانتیسم فردی به بررسی مضامین مرگ، عشق، طبیعت و حزن و اندوه می‌پردازیم.

۷-۳-۱- مرگ در اشعار مطلق عبدالخالق

یکی از عقاید رمانتیک‌ها این است که آن‌ها زندگی مادی را سرشار از رنج می‌دانند و می‌خواهند که از زندگی مادی خصوصاً زندگی متمدن دوری کنند و برای رهایی از آن به دامن طبیعت پناه می‌برند و یا به تخیل متوسل می‌شوند و در نهایت مرگ را تنها چاره می‌دانند تا شاید در زندگی اخروی به آرامش برسند؛ بنابراین بسیاری از رمانتیک‌ها مرگ را مثبت ارزیابی می‌کنند (ولدیپ، ۲۰۰۶: ۸۳). احساس فقدان، تنهایی و از دست دادن در وجود شاعر رمانتیک گاهی آن‌قدر زیاد می‌شود که او مرگ را به زندگی ترجیح می‌دهد. پس مرگ پناهگاه و محلی برای فرار از مشکلات او می‌شود؛ همان‌طور که او در لحظات عذاب و محرومیت‌ها و مشکلات به طبیعت و عشق پناه می‌برد (عبودشرد، ۱۹۹۸: ۱۸۱). در زندگی مطلق عبدالخالق رگه‌هایی از اندوه و حزن است که وی به خوبی آن‌ها را در دیدگاه‌ها و نظراتش درباره زندگی، هستی و وجود انسان‌ها آشکار می‌کند. مرگ پیوسته ذهن و فکر شاعر مطلق عبدالخالق را به خود مشغول کرده است:

تَمُوتُ الْحَيَاءُ وَ يَفْنَى الْعَمْرُ	وَ نَحْنُ إِلَى الْمَوْتِ نَمَضِي زُمْرُ
وَ نَرَقْدُ فِي حُفْرَةِ مَا لَهَا	قَرَارٌ وَ نَعْدُو بِهَا كَالْحُفْرِ
وَ نُضْحِي غَدَاءً لِدُودِ الثَّرَى	وَ سَخْرِيَةً لِلْقَضَا وَ الْقَدْرِ

(عبدالخالق، ۲۰۰۱: ۱۷۱)

ترجمه: زندگی می‌میرد و عمر نابود می‌شود و ما گروه‌گروه به‌سوی مرگ می‌رویم. و در حفره‌ای که آن‌را قرار می‌دهد، آرام می‌گیریم و پیکرمان چون حفره‌هایی می‌شود. غذایی برای کرم‌های خاک می‌شویم و مایه تمسخر برای قضا و قدر. شاعر در این بخش ابیات به بعضی از حقایق هستی و واقعیت‌های موجود که برای انسان است اشاره می‌کند. همه چیز در نزد او یکسان است. زندگی یک سیر خسته‌کننده و کسالت‌آور است و از نظر او فرقی بین امروز و دیروز و فردا نیست. فاصله‌ها از بین رفته‌اند و مرزها برداشته‌شده و هر چیز زیبایی در نظر او تلاشی و نابود شده است. می‌توان گفت شاعر به نوعی در مقابل مرگ و نیستی تسلیم شده و این امر حتمی را پذیرفته است و به عبارت دیگر در برابر مرگ دچار نوعی افسردگی و حزن و اندوه شده تا جایی که از نظر وی پدیده‌های هستی همه یکسان است. با وجود این دیدگاه منفی که مطلق عبدالخالق به زندگی داشته است اما در جایی دیگر مجدداً عشق به زندگی به وجود شاعر برگشته است؛ اما این بازگشت با صبغه فکر و به‌نوعی تحلیل فلسفی برای زندگی و وجود است؛ بنابراین شاعر به‌نوعی در میان دوگانگی‌های زندگی مثل مرگ و زندگی، ثروت و فقر و ظاهر و باطن سرگردان است؛ بنابراین در ابیات زیر آمده است:

نَمُوتُ وَ لَكِنَّا يَا أَخِي	نَحْبُ الْحَيَاءَ وَ لَا نَعْتَبِرُ
وَ نَذْهَلُ عَمَّا وَّرَاءَ الْحَيَاءِ	بِمَا يَنْجَلِي مِنْ شَتْمِ الصُّورِ

فَنحْسَبُ أَنَّ الْحَيَاةَ الْغَنَى وَ جَاءَ عَرِيضٌ وَ ظَبِيٌّ نَفَرٌ
(همان)

ترجمه: ای برادرم همه می‌میریم و اما زندگی را دوست داریم و عبرت نمی‌گیریم. و ما به خاطر تصاویر مختلفی که در این دنیا آشکار گشته است از آنچه در ورای زندگی است غفلت می‌کنیم. گمان می‌کنیم که زندگی همه‌اش بی‌نیازی و ثروت است و منزلتی بزرگ و آهوایی که می‌گریزد. با وجود عشق شاعر به زندگی و چنگ زدن و درآویختن بدان وی می‌داند که هیچ راه فراری برایش نیست و بعد از زندگی مرگ است؛ و آنچه بعد از مرگ است، برایش ناشناخته، دردناک، رعب‌آور و ترسناک است. در بخشی دیگر شاعر در رابطه با مرگ سروده است:

فَيَرْنُو إِلَيْهِ زُنُورَ الْحَزِينِ وَ يَرْتَدُّ عَنْهُ كَلِيلَ الْبَصَرِ
فَيَسْخَطُ فِي نَفْسِهِ صَاحِبَا عَلَى النَّاسِ يَرْمِي شَوَاطِلَ الشَّرِّ
(همان)

ترجمه: با نگاهی اندوهگین به او چشم می‌دوزد اما چشمانش کم‌سو و ناتوان برمی‌گردد. و در جان و نفس خود خشمگین می‌شود درحالی‌که بر مردم خشم می‌ورزد شراره‌های آتش را به سوی آن‌ها می‌افکند.

در این ابیات زندگی در نظر شاعر کوچک‌تر و حقیرتر از آن است که به خاطر آن ناراحت و اندوهگین یا بیچاره شود و او در واقع به تمسخر و تحقیر زندگی پرداخته است. این ابیات به نوعی نگرش فیلسوفانه شاعر نمایان می‌گردد که در نگاهش حقیر بودن زندگی آشکار می‌شود و می‌توان گفت که در این ابیات مرگ مثبت مدنظر شاعر بوده است، یعنی شاعر برای فرار از درد و رنج‌های موجود در این جهان و مردمانش به مرگ پناه می‌برد (سلیمی و اختر سیمین، ۱۳۹۰: ۱۹). یک شاعر رمانتیک به این علت تمنا می‌کند که مرگ می‌نماید که می‌خواهد از آن طریق، به عالم ایده آل و آرمانی خود دست یابد و به این خاطر، گاه جهان مادی و آنچه در آن است را دروغ می‌پندارد و به دنبال چیزی می‌گردد که آن را حقیقت می‌داند و درصدد آن است که به منظور دست‌یابی به آرزویش از قالب تن‌رهایی یابد. در این حالت است که مرگ برای او گوارا می‌شود و در نظرش همچون فرشته‌ای دوست‌داشتنی است. از نگاه او، مرگ، نوعی توسعه در روح شاعر است که در قفس تن اسیر شده است. بیان مسئله مرگ آن‌قدر در ادبیات رمانتیک شدت و وضوح دارد که شاخه مستقلی را به‌عنوان ادبیات مرگ به خود اختصاص داده است (همان).

۷-۳-۲- عشق در اشعار مطلق عبدالخالق

عشق، نمود ناب و نهایی همبستگی آدمیان است. انسان به شیوه‌ای سطحی و تصادفی و با تفکری صرفاً درون‌نگرایانه به دیگری نمی‌پیوندد. انسان تهایی را بر نمی‌تابد و عشق چشم‌انداز اصلی اوست. عشق به همراه و همدم خاص و عشق به همراهان و همدمان عام. عشق به انسان در کلیت خود روح‌غنایی او را سرشار کرده است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۲۸۴). نمودهای مختلف عشق در اشعار مطلق عبدالخالق آشکار شده است و شاید بارزترین آن را بتوان در توصیف محبوبه شاعر در نظر گرفت. در هنگام مطالعه و بررسی شعر مطلق عبدالخالق متوجه می‌شویم که شعر وی از عاطفه‌ای راستین و قوی سرچشمه گرفته است و گاهی نیز با حزن و اندوه آمیخته می‌شود. شعر مطلق عبدالخالق با اسلوب عشق عقیف و عذری عصر اسلامی و عباسی شباهت دارد و در ابتدا وی به توصیف زن و زیبایی‌های او می‌پردازد. مطلق عبدالخالق زن را با بسیاری از صفات‌های مختلف توصیف کرده است که بعضی از آن‌ها برای آدمی محبوب و بعضی دیگر از صفات منفور و زشت به شمار می‌رود. او زن را در قالب معشوقه، زیبارو، خوش‌اندام، قدبلند، بسان درختیان، خوش‌صدا، کمرباریک، خندان و ملیح، شیرین و فرستاده‌شده از آسمان توصیف کرده است که صفات محبوب آدمی هستند و همچنین در قالب صفت‌هایی مثل شیطان، فریبنده، زشت‌رو و پلید که از صفات منفور هستند، توصیف کرده است.

۷-۳-۲-۱ - توصیف معشوقه (عشق زمینی) در اشعار عبدالخالق

زمانی که مطلق عبدالخالق به وصف معشوقه‌اش می‌پردازد شعر او بسان نسیم تابستان است. قلب را تازه می‌کند، روح را به پرواز درمی‌آورد و قلب را با عشق و وفا از سرمستی لبریز می‌کند. او با محبوبه‌اش با عاطفه‌ای صادقانه و راستین و احساسی زیبا و رؤیایی پاک مناجات می‌کند و می‌گوید:

یا حبیبی نَحْنُ فِي الْمُنْعَةِ حُسْنٌ وَ بَهَاءٌ
یا حبیبی نَحْنُ فِي الشَّوَةِ حُلْمٌ وَ صَفَاءٌ
یا حبیبی نَحْنُ فِي الرَّوْعَةِ صُبْحٌ وَ مَسَاءٌ
یا حبیبی هَاتِ قَبْلَنِي يُقْبَلْنِي ضِيَاءٌ
(عبدالخالق، ۲۰۰۱: ۴۱)

ترجمه: ای معشوق من، ما در لذت، کمال و زیبایی هستیم. ای معشوق من، ما در سرمستی، رؤیا و پاکی هستیم. ای معشوق من ما در زیبایی و شکوه صبح و شب هستیم. ای معشوق من بیا و مرا بیوس تا روشنایی من را ببوسد.

مطلق عبدالخالق دارای احساسات پاک و صادق است. او در بیان عشق خویش از لطیف‌ترین و زیباترین صفات در صحبت با معشوقه‌اش بهره می‌برد. توصیف زن بیشترین کاربرد را در اشعار مطلق عبدالخالق داشته است. وی در اشعارش زنان را با انواع صفات مثبت و منفی توصیف می‌کند. به‌طورکلی مطلق عبدالخالق زن را نمادی برای زیبایی و عشق می‌داند و زندگی برایش علی‌رغم گناهان و بدی‌هایش، باوجود زنان شیرین می‌شود. او در وصف محبوبه زیبارویش درجه‌ای از زیبایی را بیان می‌کند که خواننده از عشق و شیفتگی زیاد نسبت به محبوبه‌اش در قلب خود احساس هیجان می‌کند. وی معشوقه‌اش را با دقیق‌ترین صفات توصیف می‌کند:

عیناکِ یا هذی شِعَاعُ الضحی
وَ أَنْفِکِ الْأَفْنی بِه فتنه
وَ ثغرک البسَامُ یسبِی النُهَی
وَ وجْهک الزاهی سنا الأربع
تدبُّ فی الأحشاءِ وَ الأضلع
یضلل فیهِ النابغُ الألمع
(عبدالخالق، ۲۰۰۱: ۱۸۲)

ترجمه: چشمان تو بسان پرتو چاشتگاه است و چهره‌ی تو مانند ماه شب چهارده است. و بینی کشیده و ظریف تو فتنه‌انگیز است و زیبایی‌اش در درون و دنده‌ها نفوذ می‌کند. و دهان خندان تو عقل را شیفته می‌کند و شخص نابغه‌ی هوشمند را گمراه می‌کند.

در این بخش مطلق عبدالخالق عشق زمینی و جسمانی را بیانگر می‌شود و به وصف زیبایی معشوقه خویش با دقیق‌ترین و لطیف‌ترین الفاظ و واژگان می‌پردازد و سعی می‌کند محبوبه‌اش را به زیبایی تمام در اشعارش به تصویر بکشد. مطلق عبدالخالق محبوبه و معشوقه‌اش را بسان رمزی برای زیبایی به شمار آورده است که زیبایی وی با زیبایی هیچ زن دیگری قابل قیاس نیست. پس او خواسته نفس و روح و دل است:

مَا لِلْجَمَالِ وَ مَالِی یا رمزَ هَذَا الْجَمَالِ
یا منیةَ النَّفْسِ وَ الرُّوحِ وَ الْفُؤَادِ تعالی
إلیک أرنو رنؤ المشدوه یا کلُّ مَالِی
ألا ترینَ سُحوبی وَ صُفرتی وَ إنفعالی؟
(عبدالخالق، ۲۰۰۱: ۱۹۰)

ترجمه: ای رمز و نماد زیبایی‌ها، مرا و زیبایی‌ها چه شده است، ای خواسته نفس و روح و دل، پیش‌آی! ای تمام دارایی من با نگاهی متحیر به تو چشم می‌دوزم. آیا نمی‌بینی رنگ‌پریدگی و زردی رخ و هیجان من را؟

می‌توان گفت محبوبه شاعر معیاری برای زیبایی به شمار می‌آید تا جایی که در نظر او اسطوره زیبایی است و هیچ زن دیگری در نظر او نمی‌آید. رمانتیک‌ها به زن با یک دیدگاه والا نگاه می‌کنند و توجه به زن یک ویژگی عمومی در نزد اکثر شاعران رمانتیک اروپایی است. همچنین آن‌ها اعتقاد دارند زن فرشته‌ای است که از آسمان هبوط کرده و قلب‌ها و عواطفمان را با عشق، پاک و رقیق می‌کند؛ احساساتمان را تطهیر و ترکیه می‌نماید و ما را برای بیداری و انجام

وظایف اخلاقی و سیاسی و ملی تشویق می‌کند (عبود شراد، ۱۹۹۸: ۱۷۰). مطلق عبدالخالق در اکثر قصایدش معشوقه‌اش را با صفت «غادة» به معنای زیبارو و خوش اندام توصیف کرده است. وی این صفت را در اکثر قصایدش به‌کار برده است؛ مثلاً در قصیده «راقصة الروح»، «الغادة الباكیة»، «كبرياء الحب» و «الشاعر الذائب» و... منظور او از صفت «الغید» زنی است زیبارو که گویا از آسمان‌ها آمده و زیبایی و لطافت او از سطح بشریت بسیار بالاتر است. هم‌چنین وی تجربه‌های بسیاری از عشق را با بیان و تعابیری جدی و عاطفه‌ای صادقانه و احساسات جوشان بیان کرده است. او در خلال قصایدش نام بعضی از زنان را به‌صورت صریح آورده است و مهم‌ترین آن اسم معشوقه‌اش «لیلی» بوده که در هشت قصیده از او نام برده و قصیده «رقصة الروح» را فقط به او اختصاص داده است. لیلی معشوقه شاعر که با او زندگی کرده است و به‌سوی او در هر زمان عشق می‌ورزد و به‌سوی او شوق دارد، به روحی که در آسمان خیال شاعر رقصان است، تشبیه شده است. مطلق عبدالخالق هنگامی که از لیلی صحبت می‌کند او را با احساسات زیاد و لطافت و صفات دوست‌داشتنی توصیف می‌کند. سرودن شعر به خاطر زیبایی وی و به خاطر فراق و دوری‌اش است که با سوزش و هیجان همراه می‌شود. «لیلی» اسم معشوقه مطلق عبدالخالق است؛ اما نمی‌دانیم آن اسمی واقعی است و یا نه آن اسمی است که شاعر برای در امان ماندن وی از گزند آسیب‌های اجتماعی برایش در نظر گرفته است. وی در اشعارش آن زن را خورشید آرزوهایش می‌بیند و مایه شادی و عروس اشعارش می‌داند؛ اما زمانی که از او دور است، هجر او را سرچشمه دردها و بدبختی‌ها و مشکلاتش می‌داند.

۷-۳-۲-۲- ناکامی در عشق

مطلق عبدالخالق در بخشی دیگر از دیوانش با یک گل گفتگو می‌کند، در اینجا منظور شاعر خود محبوب شاعر است. و به وی از خستگی‌ها و ملالت‌های زندگی و عشق به دختران زیبارو شکایت می‌کند. او با این گل راجع به عشقی که به ناپاکی و آلودگی‌ها گرفتار شده است صحبت می‌کند تا جایی که وی مهجور و متروک می‌شود:

أه يا زهرتي، كفانی عذاباً	لا تُثيري الشجونَ فالقلبُ حرّی
أنا، يا زهرتي، سَمِئْتُ حياة الحبِّ	حُبُّ الحَنانِ وَ الغید، طُراً
زهدتني قَدَارَةُ الحُبِّ في الغید	فصار الفؤادِ مِنْ ذاك قفرا
فاسترقتُ الخُطى يَحِطُّ بي الشكُّ	إلى حيثُ أقسِرُ الحُبُّ قَسراً

(عبدالخالق، ۲۰۰۱: ۸۴)

ترجمه: آه ای گل من، دیگر مرا عذاب نده دیگر اندوه را شعله‌ور مکن که دلم سوخته است. من، ای گل من، از زندگی عاشقانه، عشق شفقت‌آمیز و دختران زیبارو همه باهم خسته شده‌ام. آلودگی عشق مرا از زیبارویان روی گردان کرده و قلب از آن عشق خالی شده است. پس با احتیاط گام برداشتم و شک مرا به جایی رسانده که عشق را ناخوش می‌دارم.

در این قسمت شاعر احساس ناکامی و سرخوردگی می‌کند وی از طرف محبوبه‌اش مورد جفا و بی‌وفایی قرار گرفته است؛ و این حس مطرود شدن از جانب یارش را به‌صورت گفتگویی بین خودش و گل بیان می‌کند. نباید فراموش کنیم که دیدگاه و نظر راجع به زن در شعر رمانتیسم فقط یک دیدگاه مثالی برای زن نیست؛ بلکه بخشی از عشق برای زن عشق زمینی و جسمی و صریح است. بعضی از شاعران که از عشق به زنان محروم بوده و یا از جانب معشوقه‌هایشان بی‌وفایی دیده‌اند او را به اوصاف مختلف بر خیانت و مکر و نیرنگ وصف می‌کنند و گاهی نیز او را شیطان می‌نامند (عبود شراد، ۱۹۹۸: ۱۷-۲۱).

در این زمینه مطلق عبدالخالق تصویر متناقضی را از زن به تصویر می‌کشد؛ از این جهت که وی زن را شیطان می‌نامد و در این ویژگی اغراق کرده است.

شَیْطَانَةٌ لَا تَجَارِي تَبْدُو بِشَكْلِ مَلَائِكِ
لِسَانُهَا مِنْ خُيُوطِ وَ قَلْبُهَا مِنْ شَبَاكِ
(عبدالخالق، ۲۰۰۱: ۱۵۰)

ترجمه: شیطانی که هیچ‌کس در شیطنت بدو نمی‌رسد به شکل فرشته‌ای رخ می‌نماید. زبانش ریسمان و دلش دام است.

شاعر در بخش زن را به شکل شیطانی می‌بیند که به راحتی می‌تواند تو را فریب دهد و اگر که فریب این شیطان را بخوری به زودی هلاک می‌شوی. وی احتمالاً این اشعار را در زمانی سروده است که از جانب محبوبه خویش بی‌وفایی دیده است.

۷-۳-۳- طبیعت در اشعار مطلق عبدالخالق

طبیعتی که شاعر رمانتیک وصف می‌کند طبیعتی است که خود آن را دیده و تجربه کرده و حقیقتاً آن را درک کرده است. یگانگی انسان با طبیعت در شعر رمانتیک کاملاً مرسوم است. بخصوص وقتی که محیط طبیعی به احوال روحی آن‌ها شباهت پیدا می‌کند، در هر یک از مناظر طبیعت یکی از احوال و صفات روح خود را مجسم می‌کند (حسینی و کفاش پنجه شاهی، ۱۳۸۷: ۲۹).

طبیعت‌گرایی و میل به طبیعت از مهم‌ترین خصیصه‌های مکتب رمانتیسم به شمار می‌آید و در آثار بسیاری از شاعران رمانتیسم می‌توان آن را به وفور مشاهده کرد. اشعار مطلق عبدالخالق نیز وصف طبیعت و عناصر آن مانند گل‌ها و پرندگان و شب و ستارگان آسمان و... را به زیباترین شکل ممکن برای خواننده ارائه می‌دهد:

نِیْسَان مَا هَذَا الْجَمَالُ یَسِیل فی أَوْجٍ وَ طِیبِ
الزَّهْرُ یَرْقِص فی النِّسِیمِ عَلٰی غَنَاءِ الْعِنْدَلِیبِ
وَ الْعُشْبُ أَخْضَرُ کَالنِّقَاءِ وَ کَالْحِیَاءِ وَ کَالْأَدِیبِ
(عبدالخالق، ۲۰۰۱: ۴۷)

ترجمه: اردیبهشت، این زیبایی چیست که در اوج و گوارایی جاری می‌شود؟ گل‌ها در ورزش نسیم با آواز عندلیب می‌رقصند. و گیاهان سبزند چون پاک‌ی و آزر و چون ادیب.

در این بخش مطلق عبدالخالق این شاعر جوان فلسطینی در اوج لطافت و زیبایی به توصیف ماه اردیبهشت و مظاهر طبیعت در آن پرداخته است که در آن ماه گل‌ها با شادی با هر ورزش نسیم فضا را عطرآگین می‌کنند و گیاهان از شدت شادابی، شفاف و پاک به نظر می‌رسند و انگار در این ماه نور خورشید نیز درخشش و تابندگی بیشتری دارد (عبود شراد، ۱۹۹۸: ۱۶۵). از پژواک‌های روح شاعر رمانتیسم و ارتباطش با طبیعت این است که او به خودش به‌عنوان جزئی از طبیعت می‌نگرد و نفس و جهان را نعمت و بخششی از جانب پروردگار می‌داند. مطلق عبدالخالق نیز در این راستا و در وصف عناصر طبیعت سروده است؛ در این بخش انگار که شاعر خود نیز با طبیعت در آمیخته و وی نیز جزئی از عناصر طبیعت به شمار می‌آید:

مَرْحَباً بِالزَّهْوِرِ فَوَاحِةُ الْعِطْرِ وَ بِالطَّیْرِ تَنْثَنِی هِی سَکْرِی
مَرْحَباً بِالسَّمَاءِ رِقَاقَةَ النِّسَمَاتِ حَوْرَاءَ تَنْجَلِی غَیْرِ حَیْرِی
مَرْحَباً بِالْهَوَاءِ وَ الْمَاءِ وَ الْعِشَابِ تَبْدِی سَرَائِرَ الْفَنِ جَهْرًا
(عبدالخالق، ۲۰۰۱: ۱۷۷)

ترجمه: درود و خوش آمد بر گل‌های معطر و پرندگان که بالا و پایین می‌پرند و سرمست هستند. درود و خوش آمد بر آسمان سیاه‌چشمی که با نسیم‌های لرزانش بدون حیرت رخ می‌نمایند. درود به هوا و آب و گیاهانی که هنرهای زیبای نهانی را آشکار می‌کنند.

۷-۳-۱ - نگاه فلسفی شاعر به طبیعت

همان‌طور که بیان شد مطلق عبدالخالق اسلوب‌های انشایی و بیانی بسیاری را در راستای تحقق بخشیدن به اندیشه‌ها و بیان احساساتش به کار گرفته است؛ اما می‌شود این‌گونه گفت که شاعر در این نوع قصیده روح رمانتیک را با وصف طبیعت و دیدگاه فلسفی به زندگی، وجود و هستی بیان می‌کند و این فقط وصف آنچه که باعث خوشامد روح و توصیف باغ‌ها، گل‌ها، گیاهان و پرندگان بر فراز کوه‌ها و... نیست، بلکه آن دیدگاهی فیلسوفانه و خاص است. در این بخش او شخصی حیران و سرگشته است که شک و وهم و تباهی او را در برگرفته است و همه این‌ها از خلال به کار بردن ادوات و اسلوب‌هایی است که شاعر در بیان احساساتش از آن بهره می‌برد. شاعر اسلوب استفهام، تشبیه، بعضی از آرایه‌های ادبی و طباق را در قصیده‌اش به کار برده است تا شک را در وجود خویش به خوبی بیانگر شود:

یا حیره الرائی، أیجمع الضدان؟	النَّازُ فِي الْمَاءِ وَالْمَاءُ فِي النِّيرَانِ
یا مَرَبَعِ السَّحْرِ وَ مَوْطِنِ أَحْلَامِ	و مرتع الشَّعْرِ وَ مَهَبِطِ الْإِلْهَامِ
ماهذه الأمواة تنساب كالارواح	وَ مَا أرى أَشْبَاهَهُ أَوْ مَا أرى أَشْبَاحَ؟

(عبدالخالق، ۲۰۰۱: ۱۴۸)

ترجمه: آه که بیننده به حیرت می‌آید، آیا دو شیء متضاد با یکدیگر گرد می‌آیند؟ آتش در آب و آب در آتش. ای منزلگاه سحر و ای جایگاه رؤیاها و ای جایگاه شعر و محل الهام. این آب‌هایی که بسان ارواح، روان هستند چیست؟ آنچه می‌بینم تصاویری همانند است یا اشباحی؟ عبدالخالق خود را جزئی از طبیعت می‌بیند و در طبیعت به آرامش می‌رسد؛ او در حد تصوف در آن غرق می‌شود تا در آن جلوه‌های خداوند را ببیند (الکیالی، ۱۹۷۵: ۴۹).

۷-۳-۲ - پناه بردن به طبیعت

شاعران رمانتیسم جهان انسانیت را با جهان طبیعت مقایسه می‌کنند. ایشان جهان کشتار، ظلم، گناه، سوءاستفاده و مکر و نیرنگ را با عالم برائت، پاک، عطا و بخشش بدون مرز قیاس می‌کنند و آن را در شعرهایشان بیان می‌کنند (شراد، ۱۹۹۸: ۱۶۲). طبیعت در نزد شاعران رمانتیسم پناهگاه امنی است که شاعر وقتی از زندگی و جامعه بریده می‌شود و سیل حوادث و سختی‌ها روحش را آزار می‌دهد بدان پناه برده و در دامان آن به آرامش می‌رسد. عظمت و زیبایی آن شاعر را شیفته خود می‌سازد و شاعر از آن الهام می‌گیرد:

غریقُ فی ندی الفجرِ	هُنَا الزَّهْرُ بِلَا وَجَلٍ يَفْوَحُ شَذَاهُ بِالْعَطْرِ
نقیُّ لَا تَدَنَّسُهُ يد صیغتِ مِنَ الْعُهْرِ	رقیقُ بی غلائله، حیی باسمِ الشَّعْرِ
هُنَا البسماتُ ساریةٌ تُداعِبُ افْرَعِ الزَّهْرِ	فَتَحْمِلُ عطره سَحْرًا وَ تَوْقُظُ رَبَّةَ الشَّعْرِ
هُنَا فی هدأةِ اللیلِ وَ مَا مِنْ أَحَدٍ غیری	وَقَفْتُ أراقب الدنیا تَمیُّ الْقَلْبِ وَ الفکرِ
هُنَا غَابَ مُعْبَقَةٌ رُبَاهُ یفیضُ بِالْیَشْرِ	بعیدٌ عَن اذی النَّاسِ وَ عَمَّا بینهم یجری

(عبدالخالق، ۲۰۰۱: ۴۹)

ترجمه: من در شبنم سپیده دم غرق شده‌ام اینجا گل بدون ترس عطرافشانی می‌کند. پاکیزه‌ای که دستی ناپاک آلوده‌اش نکرده است. محجوبی که با نازک جامه‌هایش با من مهربان است، پرآزرم و لبخندزنان است. اینجا تبسم‌ها جاری است و درحالی‌که با شاخه‌های گل بازی می‌کند و عطر آن سحری را پراکنده می‌کند که شاعر را بیدار می‌کند. اینجا در آرامش شب درحالی‌که هیچ‌کس غیر از من نیست، ایستاده‌ام و دنیا را با قلب و اندیشه‌ای پاک می‌نگرم. اینجا جنگلی است که تپه‌هایش عطرآگین و سرشار از شادی است به دور از آزار مردم و اتفاقاتی که بیشان جریان دارد. همان‌گونه که مشاهده می‌شود شاعر برای فرار از مشکلات جامعه و دغدغه‌های موجود در آن و افکار و اذهان عقب‌مانده و جهل آنان به طبیعت پناه می‌برد. طبیعتی که به سان آغوشی است که در آن آرام می‌گیرد. جایی که در آن به دور از هرگونه آلودگی و ناپاکی می‌تواند لحظاتی را در آرامش به سر برد. طبیعت برای شاعر منبع آرامش و مکان بیدار شدن احساسات وی است و محلی است که به او شادی را الهام می‌بخشد؛ و مردمان سیه‌دل و نادان در آن جایی ندارند.

۴-۷- حزن و اندوه در اشعار عبدالخالق

ریشه‌های گرایش به اندوه و افسردگی از قرون وسطی و قبل از آن وجود داشته است، ولی این گرایش از حدود نیمه قرن هجدهم به بعد، در طول دوره پیش رمانتیسم و رمانتیسم تبدیل به نوعی آیین مطلوب و ارجمند شده است، به طوری که شاید بتوان آن را مشهورترین صفت رمانتیک‌ها بشمار آورد (جعفری جزی، ۱۳۷۸: ۸۳). دردهای بشری در مکتب رمانتیک، مسئله‌ای بس مهم است و به همین سبب، ناله و زاری در این مکتب فراوان است (اختر سیمین و سلیمی، ۱۳۹۰: ۱۷). از مهم‌ترین عوامل غم و درد نزد شاعران رمانتیک، ظلم و ستم در اجتماع است. شاعر، تمام توانایی خود را به کار می‌گیرد تا سعادت انسان‌ها فراهم گردد، اما از جانب آن‌ها هیچ محبتی نمی‌یابد (همان).

مطلق عبدالخالق نیز در اشعار خویش به حزن و اندوه گرایش داشته است. این گرایش به حزن و اندوه عوامل متعددی داشته که می‌توانیم بگوییم گاهی به خاطر بی‌وفایی معشوق و ناکامی در عشق و بعضی اوقات به خاطر ظلم و ستم و حضور استعمارگران در سرزمین فلسطین بوده است و گاهی هم نشان از دیدگاه فلسفی شاعر به زندگی دارد.

ما بینَ إخفاقِ حبی و سوءِ بختی و یاسی	أَنوحُ کُلِّ صَباحٍ و کُلِّ مغربِ شمسی
فلا یَرِقُّ لِحالِی و لا یَئِنُّ لِتعسی	و أنت لیلالی مَهلاً لا تزدهی بالدمقس
أنا سَئِمْتُ حیاتِی و مَلَّتِ العیش نفسی	لیلی أمانی ضَاعَتْ و ماتَ فی الیأس حسی

(عبدالخالق، ۲۰۰۱: ۶۰)

ترجمه: در میان شکست عشقم و بخت تیره‌ام و نومیدی‌ام، در هر صبحی و در هر غروب خورشید ناله می‌کنم. به حال من دل نمی‌سوزاند و بر بدبختی‌ام گریه نمی‌کند و تو ای لیلای من صبر کن و با ابریشم سفید ناز و تکبر نکن. من از زندگی‌ام خسته شده‌ام و زندگی نفس من را ملول کرده است. لیلای آرزوهایم تباه شد و حس من در ناامیدی از دست رفت.

مطلق عبدالخالق دچار حزن و اندوه شده است؛ زیرا که در عشق خویش به لیلی شکست خورده است. وی دچار ناامیدی و بدبختی شده است و آرزوهایش را از بین رفته می‌بیند و در هر صبح و شبی به گریه و ناله و زاری می‌پردازد. وی لیلی را مخاطب خویش قرار می‌دهد و از او می‌خواهد با ناز و تکبر دردهای وی را بیشتر نکند، زیرا او از زندگی خسته شده است. در بخشی دیگر از ابیات مطلق عبدالخالق ملاحظه می‌شود که وی به خاطر وطن و سرزمینش که در چنگال بیگانگان و استعمارگران است اندوهگین می‌شود. وی شاعری آگاه و هوشیار به مسائل جامعه‌اش است و نمی‌تواند در مقابل این ناامیتمی‌های روزگار از خود واکنشی نشان ندهد.

۷-۵- بررسی مضامین رمانتیسم اجتماعی

تفاوت رمانتیسم‌های اجتماعی با رمانتیسم‌های فردی در این بود که فرد را بر جمع ترجیح نمی‌دادند (جعفری جزی، ۱۳۷۸: ۱۷۳). از مهم‌ترین ویژگی‌های رمانتیک اجتماعی می‌توان به توجه به مفاهیم اجتماعی و سیاسی، آمیخته با عاطفه و احساس، توجه به فقر و فساد و شکوه از اینکه بشر به مفاهیمی همچون انسانیت و عدالت توجهی ندارد و خشونت رواج یافته است، دلسوزی بر انسان‌ها و آرزوی زندگی عاری از خشم و خشونت و پرهیز از پرداختن به شعر سیاسی معترض و انقلابی اشاره کرد (زرقانی، ۱۳۹۱: ۳۳۶). در رمانتیسم اجتماعی به بررسی مضامین عشق به وطن، رثاء شهدا، آزادی و آزادی خواهی، بیان ظلم و ستم و نکوهش حاکمان می‌پردازیم.

۷-۵-۱- عشق به وطن

یکی از درون‌مایه‌های شاخص‌های سیاسی و اجتماعی در قرون معاصر «وطن» است، زیرا که از یک‌سو جایگزین مضامین متداول شعر کلاسیک شده است و از سوی دیگر، بستر مناسبی برای رشد و پرورش آگاهی مردم فراهم آورده است (شمعی و بیطرفان، ۱۳۹۳: ۱۳۸). آنچه مسلم است این است که مفهوم «وطن و وطن‌پرستی» در ادوار مختلف تاریخ بشر و فرهنگ‌های متفاوت انسانی وضع و حال یکسانی نداشته؛ در بعضی از جوامع شکل و مفهومی خاص داشته است و در جوامع دیگر، شکل و مفهومی دیگر. حتی در یک جامعه نیز در ادوار مختلف ممکن است مفهوم وطن به تناسب هیئت اجتماعی و ساختمانی حکومتی و بنیادهای اقتصادی و سیاسی تغییر کند. مطلق عبدالخالق جزو ادبای آگاه و بیدار ملت فلسطین است که از همان آغاز به اهداف پلید و سودجویانه انگلیس و صهیونیست پی برد و با سرودن اشعاری در این موضوع آن را بیان کرد (همان). با وجود این که شعر ملی‌گرایانه در مرتبه دوم در دیوان مطلق عبدالخالق می‌آید، اما این‌گونه شعرهای او موازی با عشق و غزل است و دارای اندیشه‌های فکری و دیدگاه‌های سیاسی واضحی است؛ که این دیدگاه‌ها ناشی از درک حقیقی پیرامون مبارزات و درگیری‌های سرزمین فلسطین است. این اندیشه‌ها و آرای مطلق عبدالخالق نیازی به تفسیرهای خسته‌کننده و کسالت‌بار ندارد و از بهترین دیدگاه‌ها حول تشویق مردم به شمار می‌آید (همان).

دَمَعَتْ حَرَّى عَلَى وَطَنِ	خَطْبُهُ وَاللَّهِ أَلْمَنِي
كُلَّمَا حَاوَلْتُ أَنْدُبُهُ	خَانَنِي دَمْعِي فَلَمْ يُعِينِ
تَنْضَبُ الْعَيْنُ إِذَا غَشِيَتْ	هَا قَطُوبُ الْحُزْنِ وَالشَّجَنِ
وَ يَحِجَفُ الدَّمْعُ فِي الْمَقِلِ	مِثْلَ مَاءِ الْمُنْزِنِ فِي الْقَنَنِ

(عبدالخالق، ۲۰۰۱: ۱۹۰)

ترجمه: بر وطنم اشک سوزان می‌ریزم و حوادث ناگوارش به خدا سوگند که مرا به درد می‌آورد. هر زمان که تلاش می‌کنم برای او مویه‌کنم اشکم به من خیانت کرد و مرا یاری نکرد. هنگامی که پرده‌ی از غم و اندوه چشم را بپوشاند چشم خشک می‌شود اشک همچون باران سیل‌آسا بر روی قله‌ها در چشم خشک می‌شود. همان‌طور که ملاحظه می‌شود در این اشعار مطلق عبدالخالق حوادثی را که در سرزمین فلسطین رخ داده است و احساس ناخوشایندش از این اتفاقات را بیان می‌کند. وی وطن را بسان معبودی گرفته است که قابل ستایش است. وی حاضر است خود و دیگر هم‌وطنانش را در راه آزادی وطن فدا کند و این از عشق سرشار او نسبت به وطن نشأت گرفته است.

مطلق عبدالخالق در قسمتی دیگر از اشعارش فلسطین را بسان یک شهید در نظر گرفته است. فلسطین سرزمینی است که جوانانش برای دفاع از آن و سربلندی این مرز و بوم همه با احساس رضایت دعوت مرگ را لیبیک می‌گویند و حاضرند جان خویش را در این راه فدا کنند؛ در این قطعه با نام «فلسطین الشهیده» می‌خوانیم:

فلسطينُ الشَّهِيدَةُ لَنْ تُضَيِّعَا أَلَمْ تُسْقَى مَرَابِعُهَا نَجِيعَا
 أَلَمْ يَسْقُطْ بِهَا قَتْلَى وَجَرَحَى أَلَمْ تَسْتَقْبِلِ الْخُطْبِ الْمَرُوعَا
 دَعَتْ أَبْنَاءَهَا لِلْمَوْتِ جَمْعَا فَلَبَّى الْجَمْعُ دَعْوَتَهَا سَرِيعَا
 (عبدالخالق، ۲۰۰۱: ۸۶)

ترجمه: فلسطین شهید هرگز از بین نخواهد رفت. آیا منزلگاه‌هایش از خون سیراب نگشته است؟ آیا کشتگان و زخمی‌هایی در فلسطین بر زمین نیفتادند؟ آیا فلسطین با حوادث ناگوار روبرو نشد. همه فرزندان را به مرگ فراخواند، همه سریعاً دعوتش را اجابت کردند. در این قسمت نیز مطلق عبدالخالق در وصف سرزمین فلسطین که آن را به شهید تشبیه کرده و می‌گوید که آن‌ها برای این سرزمین و به خاطر عشق و علاقه‌ای که نسبت به فلسطین در وجودشان است به مبارزه می‌پردازند و حق آن‌ها در پیشگاه خداست که هیچ‌گاه ضایع نمی‌شود و بیانگر این است که دشمنان یعنی صهیونیست‌ها حق آن‌ها را غصب کرده و به تزییع حقوق آن‌ها پرداخته‌اند.

۷-۵-۲- رثاء شهدا

مطلق عبدالخالق از جمله شاعرانی است که قیام «عزالدین قسام» را که در سال ۱۹۳۰م آغاز شده بود و در سال ۱۹۳۵م به شکل مبارزه مسلحانه و خونین علیه استعمارگران انگلیس و تروریست‌های یهودی درآمد، به صورت شعر و قصیده درآورده است. شعر او با مضامین ملی و میهن‌گرایانه در کنار تفنگ‌ها در میدان مبارزه ایستاده است و از وطن در برابر دشمنان با مقاومت و ایستادگی دفاع می‌کند. مطلق عبدالخالق به‌سان هر شاعر فلسطینی دیگر روحش را به وطنش تقدیم می‌کند؛ همان‌طور که یک سرباز روح و جانش را برای وطنش فدا می‌کند، شاعر نیز قصیده‌هایش را برای ملت و خاک سرزمینش فدا می‌کند.

نراها اليوم تبسم العوادی وَ تَحْتَقِرُ الْكَتَائِبَ وَ الْجُمُوعَا
 نری فی الطائراتِ ذُبَابُ خَصْم یطنن... وَ فی مدافِعِهِ شَمُوعَا
 وَ لَمْ تَحْفَلِ مِثَاتٍ مِنْ ضَحَايَا بَلْ اتَّخَذَتْ ضَحَايَاها دَرُوعَا
 (همان)

ترجمه: امروز او را می‌بینیم که به موانع روزگار و حوادث لبخند می‌زند و تحقیر می‌کند لشگرها و همه آن‌ها را. در هواپیما، دشمن را چون مگسی می‌بینیم که وزوز می‌کند و توپ‌خانه‌هایش را چون شمع‌هایی می‌بینیم. به صدها قربانی توجهی نکرد، بلکه قربانیان را به‌عنوان زره‌هایی گرفت.

باید گفت افراد برای دفاع از وطنشان در مقابل متجاوزان حاضر به فدا کردن جان و مال خویش هستند و آزادی و رهایی وطنشان را بدون هیچ‌گونه نگرانی و ترسی از ادوات و تجهیزات جنگی دشمن، به قیمت مرگ و شهادت می‌خواهند. در قسمتی دیگر از اشعار مطلق عبدالخالق وی به رثاء شهدا می‌پردازد. در این ابیات بیانگر می‌شود که حتی ستارگان و آسمان در غم از دست دادن آن‌ها می‌گریند و انسان‌ها نیز همواره با یاد آن‌ها دردمند خواهند بود:

سَعِيدٌ تَنُوحُ عَلَيْكَ السِّيُوفُ وَ تُوْحَى إِلَى النَّفْسِ مَا يُفْجَعُ
 وَ تَبْكِي عَلَيْكَ نُجُومُ السَّمَاءِ وَ تَرْنُو اليك وَ لَا تَسْتَطِيعُ
 وَ يَبْكِي عَلَيْكَ الْوَفَاءُ الْجَمِيلُ وَ قَلْبِي عَلَيْكَ أَخِي مُوجِعُ
 (عبدالخالق، ۲۰۰۱: ۱۰۲)

ترجمه: ای سعید شمشیرها برایت مویه می‌کنند و به نفس چیزی درآورد را الهام می‌کند. و ستارگان آسمان بر تو می‌گریند و چشم می‌دوزد به سوی تو و درحالی که نمی‌درخشد. وفای زیبا بر تو می‌گرید و قلب من برای تو ای برادرم دردمند است.

۳-۵-۷- آزادی و آزادی خواهی

در ادب معاصر، بحث آزادی و آزادی خواهی، شاید گسترده‌تر از هر موضوع دیگری باشد، چرا که دامنه خواسته‌ها در دوران معاصر با ارتباط گسترده‌ای که در بین مردم جهان ایجاد شده و سعی بیکران یافته است (وفایی، ۱۳۸۷: ۴۵۹). آزادی خواهی یکی از ویژگی‌های مهم برای استقلال کشورها است. اگر این هدیه الهی یعنی آزادی از انسان‌ها گرفته شود احساس ذلت به آن‌ها دست می‌دهد، زیرا خداوند انسان‌ها را آزاد آفریده است، به همین دلیل انسان‌ها نمی‌توانند ظلم و استبداد را تحمل کنند و درصدد کسب آزادی به طرق و شیوه‌های مختلف برمی‌آیند.

موضوع آزادی خواهی و رهایی از جمله مواردی است که تصویر آن را می‌توان در حوزه ادبیات رمانتیک مشاهده کرد. مطلق عبدالخالق نیز در پی سرودن اشعاری به تقویت اراده مردم برای مقابله و رهایی از قید و بندهای استعماری که در کشورش موجود است می‌پردازد و مردم را به سمت پیشرفت و حرکت به سوی آزادی سوق می‌دهد:

فتقیموا فی غدٍ کوناً عظیماً	کان بالأُمسِ صریحَ الإضطرابِ
عندَ هَذَا ینتهی دُورُالنضالِ	و یسودُ السِّلْمُ أَفْأَقُ الوُجُودِ
و یُعْمُ الْعَالَمَ انترنسیونال	یطلق الانسانَ مِنْ هَذِهِ القیود
مَا لَنَا فی سَاحَةِ الحَرْبِ المعین	لا زعیْمٌ لاملیکُ لَا قَصَآءُ
نَحْنُ بالایمانِ وَ الْعَزْمِ المتین	نفتح الثَّغَرَ لِنَسْتَجلی الضیاءُ

(عبدالخالق، ۲۰۰۱: ۲۸)

ترجمه: فردا جهانی بزرگی را برپا کنی که دیروز قربانی ناآرامی‌ها بود. در آن هنگام جنگ و ستیز پایان می‌یابد. صلح افق‌های وجود را در برمی‌گیرد. انترناسیونالیسم عمومیت می‌یابد و انسان را از قید و بندها آزاد می‌کند. برای ما در میدان جنگ هیچ یابوری نیست نه رهبری، نه پادشاهی و نه قضا و قدر. ما با ایمان و اراده محکم مرزها را فتح می‌کنیم برای اینکه نور را آشکار کنیم.

مطلق عبدالخالق پیوسته برای آزادی مردم از قید و بند استبداد داخلی و ناعدالتی‌های موجود در وضعیت کشورش تلاش می‌کند. وی در راستای این هدف سعی بر استفاده از هنر و ادب خویش دارد و از آن در جهت رسیدن به آزادی و قیام علیه ظلم و ستم و استبداد ستیزی بهره می‌برد. مطلق عبدالخالق در این ابیات هم‌وطنانش را برای مبارزه در مقابل دشمنان متجاوز دعوت می‌کند و معتقد است فقط نیروی ایمان و اراده‌ی قوی آن‌هاست که باعث آزادی و رهایی مرزها از چنگال دشمنان می‌شود.

روحیه آزادی و آزادگی خواهی یکی از مفاهیمی است که هر انسانی برای آن احترام و الایی قائل است و تا اوج فداکاری از حریم آن پاسداری می‌کند. هرگاه قدرتمندی در پی سلب این عطیه الهی باشد، در برابر او ایستادگی نموده و به قیمت جان آن را پاس می‌دارد. شاید آزادی بزرگ‌ترین دغدغه شاعران معاصر باشد که برای عملی شدن آن فراوان کوشیده‌اند و از نبود آن لب به اعتراض گشوده و برای آن بهای گزافی پرداخته‌اند (غنی پورملکشاه، ۱۳۹۱: ۱۵۵).

در بخشی دیگر مطلق عبدالخالق تصویر یک مبارز زخمی را برای ما ترسیم می‌کند و از قهرمانی در قید غل و زنجیر صحبت می‌کند که باوجود احساس ترس و ناتوانی، اشتیاق به آزادی دارد. این ابیات را می‌خوانیم:

أَوْ مَا رَأَيْتَ اللَّيْثَ
 أَنْظُرُ إِلَيْهِ وَقَدْ تَبَدَّى
 وَأَنْظُرُ إِلَى دَمِهِ يَسِيلُ
 حَيْرَانَ لَا يَدْرِي
 أَمْ تَسْتَبْدُ بِهِ فِيحْيَا
 يَرِنُوَالِي غَلْدِهِ وَ لَيْلُ

معتقلاً يحن الی عرینه
 النورُ یسطع من جینه
 من الجراح و من عیونه
 اُتسلیمه الجراح الی منونه
 فی جحیم من ظنونه
 الشک یظلم فی یقینه
 (عبدالخالق، ۲۰۰۱: ۱۶۳)

ترجمه: آیا شیر را درحالی که در غل و زنجیر است و به‌سوی بیشه‌اش شوق دارد ندیدی؟ به او نگاه کن درحالی که نوری درخشان از پیشانی‌اش آشکار شده است. و نگاه کن که از زخم و چشمانش خون جاری می‌شود. او حیرت‌زده است و نمی‌داند که آیا این زخم‌ها او را به مرگ می‌رساند یا بر آن چیره می‌شود؟ یا به او ستم می‌کند، پس در جهنمی از تصورات و گمان‌هایش زندگی می‌کند. به فردایش چشم می‌دوزد و شب شک در یقینش تاریک می‌گردد. اگر ملتی در پی کسب آزادی و خواهان آن باشند باید برای به دست آوردن آزادی طعم رنج‌ها و سختی‌ها را نیز بچشند. انسان‌ها و مردمی که دوستدار آزادی هستند و آن را هدفی برای خویش می‌بینند در راه رسیدن به آزادی از هیچ‌کس و هیچ مانعی نباید هراسی داشته باشند و حتی باید جان خویش را در این راه قربانی کنند تا به این نعمت دست یابند. همان‌طور که مطلق عبدالخالق در این ابیات مبارز در راه وطن را به یک شیر زخمی تشبیه کرده است که در راه آزادسازی و وطنش از یوغ استعمار انگلیس و صهیونیست زخمی شده است.

۷-۵-۴- بیان ظلم و ستم

وجود استعمار در سرزمین‌های عربی موجب ایجاد ظلم و ستم‌هایی در سرزمین فلسطین شده است؛ و همین موضوع زمینه‌ساز شده تا ادبا و شاعران آن را در اشعارشان به کار برند. شاعران فلسطینی در اشعارشان بیانگر استقلال و آزادی بوده‌اند و تجزیه، جدایی و مرزبندی‌هایی که استعمارگران آن‌ها را وضع کرده‌اند، نپذیرفته‌اند. آن‌ها می‌بینند که عراقی‌ها و مصری‌ها مستعمره انگلیس هستند؛ سوریه، لبنان و عرب‌های شمال آفریقا مستعمره فرانسه شده‌اند و لیبی در استعمار ایتالیا است، همان‌طور که فلسطینیان مستعمره صهیونیست و انگلیس شده‌اند. شاعران فلسطینی به‌قدر توان به اتفاقاتی که در سرزمین‌شان رخ داده است، توجه نشان داده‌اند. آن‌ها به اتحاد در مبارزه برای تحقق اتحاد عربی ایمان داشتند (الکیالی، ۱۹۷۵: ۳۹).

مطلق عبدالخالق یکی از ادبای فلسطینی است که در مقابل حوادث و رخدادهای سرزمین خویش نمی‌توانست سکوت کند. او می‌خواست مردم عرب را متوجه اتفاقات پیرامونشان مثل خفقان و فضایی که در سرزمین فلسطین باوجود انگلیس‌ها و صهیونیست‌ها وجود دارد، بکند؛ و این موضوع عبدالخالق را واداشت تا مردم را علیه ظلم و ستمی که در جامعه موج می‌زد، آگاه کند. در ابیات زیر مطلق عبدالخالق به بیان و معرفی انسان ظالم می‌پردازد و همچنین از نظر وی انسانی که ظلم نمی‌کند در زمره انسان‌های خوشبخت به شمار می‌آید:

وَالشَّقِيُّ الشَّقِيُّ مَنْ يَظْلِمُ
 وَالسَّعِيدُ السَّعِيدُ مَنْ أَسْلَمَ الرُّوحَ
 النَّاسَ فِيشَقِي بِظُلْمِهِ الضُّعَفَاءُ
 حَ وَفِي قَلْبِهِ يَشْعُ الضُّيَاءُ
 (عبدالخالق، ۲۰۰۱: ۳۹)

ترجمه: و بدبخت، انسان بدبخت کسی است که به مردم ظلم می‌کند؛ و با ظلمش ضعیفان بدبخت می‌شوند و انسان خوشبخت، خوشبخت کسی است که جان سپرد درحالی که در قلبش روشنایی پرتو افکنده است.
 در بخشی دیگر از ابیات مطلق عبدالخالق چنین آمده است:

عِشْتُمْ الْأَحْقَابَ فِي أَكْنَافِهِمْ
وَأَجَاروَكُمْ مِنَ الْقَوْمِ الْأَلِيِّ
وَ اذْكُرُوا مَا كَانَ فِي انْدَلَسِ
هَذِهِ يَافَا وَ ذِي أَحْدَانِهَا
قَدْ غَدَزْتُمْ وَ نَقَضْتُمْ ذِمًّا
وَ طَعِمْتُمْ بَيْنَهُمْ حُبْزًا وَ مَاءً
أَمْنَعُوا فِيكُمْ نَكَالًا وَ جِلَاءً
وَ اقْرَأُوا التَّارِيخَ وَ اسْتَوْحُوا الْآبَاءَ
نَاطِقَاتٍ بِالَّذِي يَجْلُو الْحَفَاءَ
فَجَزِينَاكُمْ وَ دَادًا وَ وِلَاءًا
(عبدالخالق، ۲۰۰۱: ۱۷۱)

ترجمه: روزگاران طولانی تحت حمایت ایشان زندگی کردید، نان و آب را بینشان خوردید. شما را از دست قومی پناه دادند که در مورد شما تنبیه و اخراج را منع کردند. و آنچه در اندلس بود را یاد آورید و بخوانید تاریخ را و غرور و ذلت ناپذیری را از گذشتگان الهام بگیرید. و این بندر یافاست و این حوادثش که چیزهایی را می‌گوید که نهان‌ها را آشکار می‌کند. مکر و نیرنگ ورزیدید و عهد و پیمان را نقض کردید. پس شما را با دوستی و مودت پاداش دادیم. همان‌طور که ملاحظه می‌شود در این ابیات ویژگی مهمان‌نوازی و دوستی عرب‌ها را بیانگر می‌شود که از فضیلت‌های عرب‌ها است و آن‌ها به این صفات افتخار می‌کنند. آن‌ها به صهیونیست‌ها پناه داده و منابع مادی سرزمینشان را در اختیار آن‌ها قرار دادند، اما صهیونیست‌ها به آن‌ها ظلم و ستم روا داشتند و عهد و پیمان‌ها را زیر پا نهادند و در مقابل فلسطینیان مکر و نیرنگ به کار بردند و باعث تفرق فلسطینیان از خودشان شدند.

۷-۵-۵- نکوهش حاکمان

مطلق عبدالخالق شیوه و اسلوب زمامداران حکومت را در برخورد و پرداختن به مسئله استعمار بیان می‌کند و آن شیوه و روش زمامداران از معاهده‌ها فراتر نمی‌رود، قراردادهای و توافقاتی که به دولت انگلیس می‌دادند تا به شکل صلح‌آمیز به این مسئله بپردازند. تعهدنامه‌هایی که با وجود تعداد زیادشان سرنوشت همه آن‌ها به یک‌شکل بود و نتیجه این تعهدنامه‌ها چیزی جز شمات و بی‌اعتمادی مردم نسبت به آن‌ها نبود (سعدی، ۲۰۰۳: ۱۲۲).

در آن وضعیت سرزمین فلسطین، شاعران راهی جز متهم کردن زمامداران امور به خیانت را نداشتند؛ زیرا آن‌ها توجه و اهتمامی به مسائل مهم کشورشان نمی‌کردند و سرزمین برای آن‌ها وسیله‌ای بود که آن را به دشمنان بفروشنند. مطلق عبدالخالق نیز این مسئله را در اشعارش بیان می‌کند:

يَا لَيْتَ إِنَّا عَرَفْنَا مَا يُطَرِّزُهَا
وَلَيْتَنَا مَا جَهَلْنَا وَ مَا جَمَعَتْ
وَيْلَكُمْ ، لَا تَلومُوا ، إِنَّا بَشَرٌ
مِنَ الْمَعَانِي وَ مِنْ سَامِي الْعِبَارَاتِ
مِنَ الْحُلُولِ لِإِبْعَادِ الظَّلَامَاتِ
مِنَ التُّرَابِ وَ أَنْتُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ
(عبدالخالق، ۲۰۰۱: ۵۲)

ترجمه: کاش ما می‌دانستیم چه اندیشه‌ها و عبارات بلند و بالایی در آن معاهده است. ای کاش نادانی نمی‌کردیم زیرا راه حل‌ها در دوردست‌های تاریکی جمع نمی‌شود. وای بر شما سرزنش نکنید ما انسانی خاکی هستیم و شما از ملکوتیان

نتیجه‌گیری

در این جستار به بررسی و تحلیل مضامین و مولفه‌های رمانتیسم موجود در اشعار مطلق عبدالخالق پرداخته شد که نتیجه حاصل از آن به شرح زیر آمده است:

– شاعر مولفه‌های رمانتیسم فردی و اجتماعی نظیر را نیز عشق به محبوه، وصف عشق و ناکامی در آن، طبیعت، مرگ، حزن و اندوه، عشق به وطن، رثای شهدا، آزادی خواهی، ظلم و ستیز و محکوم کردن حاکمان را در اشعارش مورد استفاده قرار داده است. وی به خاطر حضور استعمارگران و ظلم و ستم‌های آنان به نکوهش حاکمان و زمامداران امور می‌پردازد و به بیان ظلم و ستم‌ها و نیرنگ‌هایی که این استعمارگران در مقابل فلسطینیان به کار برده است را در اشعارش به تصویر می‌کشد. همچنین مردم خویش را به منظور رهایی از بند استعمارگران و تقویت عزم آنها به آزادی و آزادی خواهی سوق می‌دهد.

– عبدالخالق در ابتدا از طبیعت به عنوان ابزاری برای توصیف زیبایی مظاهر زیبای خلقت خداوند بهره می‌برد و بعد از آن طبیعت را به عنوان مأمن و پناهگاهی برای دور شدن از ناآرامی‌ها و آلودگی‌ها و اذهان جاهل مردم استفاده می‌کند. عشق در اشعار عبدالخالق نمود پررنگ و ملموسی دارد. این شاعر جنبه‌های مختلف عشق را یعنی، عشق زمینی و جسمانی، عشق صوفیانه و عشق به وطن را در اشعار خود به کار برده است. او سرزمین فلسطین را به شهیدی تشبیه می‌کند که حاضر است عاشقانه و با تمام وجود برای دفاع از سرزمین خویش، جان خود را فدا کند.

– حزن و اندوه و اندیشه مرگی که در اشعار وی سایه افکننده است ناشی از بی‌وفایی و جفا محبوه شاعر یعنی لیلی، ظلم و ستیز استعمارگران و بیگانگان است که شاعر آگاه و هوشیار را دچار اندیشه مرگ و حزن و اندوه به وجودش راه پیدا می‌کند. او پیوسته مردم را تشویق به آزادی و آزادی‌خواهی در مقابل این بیگانگان و استعمارگران می‌کند و در رثاء جوانان و مردم عرب که در راه مبارزه با استعمارگران و آزادی وطنشان به شهادت رسیدند، نغمه‌سرایی می‌کند. هم‌چنین می‌توان گفت با بررسی‌های صورت گرفته بر روی اشعار مطلق عبدالخالق جلوه و نمود رمانتیسم فردی و اجتماعی تقریباً به صورت یکسان مورد استفاده قرار گرفته است.

منابع

۱. جعفری جزئی، مسعود (۱۳۸۷). سیر رمانتیسم در اروپا، تهران: مرکز.
۲. حسینی، مریم؛ کفاح پنجه شاهی، الهام (۱۳۸۷). جلوه‌های رمانتیسم در شعر حمیدی، مجله علوم انسانی دانشگاه الزهراء (س)، ش ۷۳، صص ۲۵-۵۲.
۳. حمود، محمود (۱۹۹۶). *الحداثة في الشعر العربي المعاصر*، لبنان: الشركة العالمية للكتاب.
۴. داد، سیما (۱۳۷۱). فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران: مروارید.
۵. دیچز، دیوید (۱۳۶۶). شیوه‌های نقد ادبی، ترجمه: محمّد صدقیانی و غلامحسین یوسفی، تهران: علمی.
۶. زرقانی، مهدی (۱۳۹۱). چشم‌انداز شعر معاصر ایران (جریان‌شناسی شعر ایران در قرن بیستم)، تهران: ثالث.
۷. الزرکلی، خیرالدین (۱۹۹۹م). *الأعلام*، بیروت: دار العلم للملایین.
۸. سعدی، ابوشاور (۲۰۰۳). *تطور الاتجاه الوطني في الشعر الفلسطيني المعاصر*، بیروت: المؤسسة العربية للدراسات و النشر.
۹. سلیمی، علی؛ اختر سیمین، حسین رضا (۱۳۹۰). تاثیر پذیری شاعران معاصر عرب از مکتب ادبی رمانتیک، سال ۲، ش ۱، فصلنامه علمی و پژوهشی.
۱۰. السوافیری، کامل (۱۹۷۹م). *الأدب العربي المعاصر في فلسطين*، القاهرة: دارالمعارف.
۱۱. شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۰). شعر معاصر عرب، تهران: سخن.
۱۲. شمعی، میلاد؛ بیطرفان، مینو (۱۳۹۳). تحلیل مفهوم "وطن" در شعر و اندیشه میرزاده عشقی، مجله شعر پژوهی. ش ۱۹، صص ۱۶۰-۱۳۷.
۱۳. عبدالخالق، مطلق (۲۰۰۱). *دیوان الرحیل، فلسطین: منشورات وزارة الثقافة الفلسطينية*.
۱۴. عبود شراد، شلتاغ (۱۹۹۸). *تطور الشعر العربي الحديث، الطبعة الأولى*، عمان: دارالمجد لاوی للنشر.
۱۵. غنی‌پور ملک‌شاه، احمد؛ خلیلی، احمد (۱۳۹۱). تحلیل مؤلفه‌های ادبیات پایداری در اشعار طاهره صفارزاده، نشریه ادبیات پایداری، س ۴، ش ۷، صص ۱۷۶-۱۳۹.
۱۶. غنیمی هلال، محمد (۲۰۰۷). *الرمانتیکیة، بیروت: دارالعودة*.
۱۷. الکیالی، عبدالرحمن (۱۹۷۵). *الشعر الفلسطيني في نكبة فلسطين، الطبعة الأولى*، بیروت: المؤسسة العربية للدراسات و النشر.
۱۸. محاجنه، صلاح (۲۰۰۸). *اللغة الشعرية في ديوان "الرحيل" للشاعر مطلق عبد الخالق (۱۹۳۷-۱۹۱۰)*، مجله أبحاث في العلوم التربوية و الاجتماعية، مجلد ۲۰۰۸، عدد ۱۲، صص ۸۱-۵۵.
۱۹. محاجنه، صلاح (۲۰۱۰). *مطلق عبد الخالق شاعر فلسطينی أغفله التاريخ، فلسطین: دارالهدی، مجمع القاسمی للغة العربية و آدابها*.
۲۰. وفايي، عباسعلی (۱۳۸۷). سفر در آیین نقد و بررسی ادبیات معاصر، تهران: نشر سخن.
۲۱. ولدیب، محمد (۲۰۰۶). *الجماليات الرومانسية، الطبعة الأولى*، القاهرة: دارالآفاق.
۲۲. الیعقوبی، علی یوسف (۲۰۱۶). *النزعة الفلسفية في ديوان الرحيل للشاعر: مطلق عبد الخالق، مجلة الأزهر، المجلد ۱۸، العدد ۱، صص ۶۲-۳۵*.

Examining the components of individual and social romanticism in poetry (Study sample: Abd al-Khaliq's absolute poems)

Hamid Behnam¹; Seyyed Mahdi Nouri Keyzeghani^{2*}; Abbas Ganj Ali³; Massoud Salmani Haghighi⁴

¹Master of Arabic Language and Literature, Hakim Sabzevari University, Sabzevar, Iran.

^{2*} Associate Professor of the Department of Arabic Language and Literature, Hakim Sabzevari University, Sabzevar, Iran.

³Associate Professor of the Department of Arabic Language and Literature, Hakim Sabzevari University, Sabzevar, Iran.

⁴PhD student in the Department of Arabic Language and Literature, Hakim Sabzevari University, Sabzevar, Iran.

Email: sm.nori@hsu.ac.ir (Corresponding author)

Abstract

In the late eighteenth and early nineteenth centuries, literature and art in the West and Europe witnessed the emergence of a new literary school called Romanticism, which had emerged in opposition to the rationalism of classicism. This literary school was able to quickly influence literature and art in different parts of the world. Romanticism has individual and social branches in which poets composed poems in different parts. In this research, relying on the analytical-descriptive method, some features of the school of Romanticism and its themes in the absolute poems of Abdolkhaleq are discussed. Components such as love, nature, death, sorrow and grief in the individual romanticism; Components such as the mourning of the martyrs, love of the homeland, oppression and condemnation of the rulers have been studied in the section of social romanticism. Findings show that love is a prominent component that is well reflected in the absolute gentle nature of Abdul Khaliq in his poems and nature as a safe haven for romantic poets to seek refuge in nature to stay away from society and existing problems. Sometimes the sorrow and grief that has entered the poet's existence due to various factors, makes him think of death in his poems.

Keywords: Literary Schools, Romance, Poetry, Abdul Khaleq.